

## رخ پیار در آینه



اشاره:

سخن گفتن از وحی و پرداختن به رابطه زمین و آسمان، همیشه برای مومنان شیرین و جانفزا بوده است. این سؤال در ذهن و ضمیر مخاطبان وحی الهی دائم در رفت و آمد است که حضرت باری تعالی چگونه و از چه راهی با پیامبران سخن گفته است. از جانب دیگر کسانی از راز گونگی وحی برای رسیدن به مقاصد خود دستمایه‌ها قرار داده‌اند و در مسیر تشنگی دوستداران معارف الهی سراب‌ها ساخته‌اند. برای پرسیدن و شنیدن از وحی و راز آن در این شماره با استاد فرزانه آیت الله حسن ممدوحی کرمانشاهی، هم کلام شدیم. این دفتر هم چنان باز است. امید که در شماره‌ای دیگر مثنوی دیگری از آن بسازیم.

☞ در ابتدا از وحی و چگونگی ارتباط با عالم مافوق طبیعت و ضرورت آن در حیات معنوی انسان صحبت بفرمایید.

آنچه ما از عالم طبیعت به وسیله یکی از حواس ادراک می‌کنیم تمام حقیقت عالم نیست و این چنین نیست که آنچه ما به وسیله یکی از حواسمان درک نکنیم در خارج نباشد. محصور کردن حقایق عالم به محسوسات و ملموسات، از تعمق نداشتن و گرایش مادی فکر ناشی می‌شود. فکری که در حول و حوش ماده دور می‌زند و خیال می‌کند حقیقت همین است. ما به بسیاری چیزها در عالم هستی معتقدیم در حالی که محسوس و مادی نیستند، مثل علوم ریاضی که ما به مسائل آن واقفیم؛ اما هرگز نمی‌توانیم اینها را امور مادی بنامیم. دو دو تا می‌شود چهار تا، این یک قاعده و امر ثابت کلی و لایتغیر است. بسیاری از مسائل اخلاقی را باور داریم. ما انسان خشن شرور جانی متجاوز را خبیث و دارای نقص و از درجه انسانیت ساقط می‌دانیم، پس معلوم می‌شود مسئله انسانیت غیر از مسائلی است که فقط با اجتماع نظام سلولی حاصل شود. بنابراین ورای اینها حقیقتی وجود دارد که حقیقت مجرد است و انسان با آنها زندگی می‌کند. خوبی و بدی اشخاص را با چشم نمی‌توان دید، عالم بودن و با تقوا بودن انسان را با چشم نمی‌توان دید. اینها مسائلی هستند که وجود دارند و کسی شکی در وجود آنها ندارد. گاهی اوقات برای انسان حالتی پیش می‌آید و خود دارای دقت نظری است که مطالب و حرف‌هایی را بدون داشتن مقدمات برهانی می‌فهمد یا حدسیات و واقعیاتی که انسان به سرعت به آنها پی می‌برد، بدون آنکه از قبل مقدمه‌ای برهانی بر او اقامه شود، اینها مسائلی است که کسی نمی‌تواند آن را انکار کند. وقتی ما فهمیدیم ورای نظام محسوسات، حقایقی وجود دارد که از دایره دید و شعور مادی ما خارج است، همین کافی است که نتوانیم حقایق ماوراء طبیعت را انکار کنیم.

تمام مذاهب (یهودی و مسیحی و...) به اتفاق، معتقدند رابطه پیامبر آنها با خدا،

همانند رابطه طبیعی با مردم نبوده است و پیامبر حرف‌ها را از مجرای آن رابطه متعالی، به وسیله وحی یا به وسیله ملائکه دریافت کرده است و هرگز چنین رابطه‌ای را طبیعی و مادی و از سنخ رابطه‌های عادی نمی‌دانند والا معنی ندارد میلیاردها جمعیت در برابر یک فرد به نام عیسی علیه السلام در قرن‌ها پیش خاضع باشند و آن فرد، فردی عادی و معمولی باشد که معلوماتش را از مبادی معلومات ما گرفته باشد و مدارج علمی او هم از نوع مدارج علمی ما باشد. اینها افراد ممتازی هستند و امتیازشان به ارتباط آنها با ماوراء طبیعت است. همه اینها معتقد به وجود ملائکه و ارتباط با آسمان و حقایق غیر طبیعی هستند والا اگر بنا بود آنها مثل ما باشند، پیروی یهودیان و مسیحیان از حضرت موسی و عیسی علیهما السلام معنا نداشت. آنها معتقد به مبدا هستند و در این زمینه متفکران مسلمان صدها هزار جلد کتاب نوشته‌اند و کتابخانه‌ها پر از این مفاهیم و حقایق است. ما نمی‌توانیم یکباره و با اطلاعات بسیار محدود تمام اینها را انکار کنیم. انکار وحی الهی، سخن گفتن در نهایت جهالت است. این سخنان مساوی است با قد علم کردن در مقابل عالم و تمام مکتب‌های جهانی، در مقابل صدها هزار جلد کتابی که مورد احترام و اعتقاد همه امت‌های الهی است. منشا این حرف‌ها یا سیاسی است و هدف، بی‌اعتقاد کردن مردم است. بی‌اعتقاد کردن مردم به این صورت است که مردم احساس پوچی کنند و در نهایت، لغو بودن همه چیز را موجب می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند به هیچ چیز اعتماد کند. اینها افرادی هستند که مردم را بی‌خرد و تهی می‌دانند و با تبلیغ غلط، مردم را از خردورزی و تعمق دور نگه می‌دارند.

یا این حرف‌ها از روی جهالت و بی‌خبری است. یک نفر خیال می‌کند به تنهایی می‌تواند در مقابل صدها هزار جلد کتاب و در برابر اعتقادات میلیاردها انسان بایستد و اگر به او بگویند می‌توانی برای این مسئله التزام قطعی بدهی هرگز التزام قطعی نمی‌دهد و اگر بگویند یک نفر را می‌آوریم که اگر این مسئله را برای تو ثابت کند در

آن صورت مجرم هستی، هرگز زیر بار نمی‌رود.

☞ گفته می‌شود کلمات و مثال‌های قرآن، کلمات و مثال‌های خدا نیست و پیامبر با توجه به زمان و مکان خودش آنها را در قرآن آورده است. پیامبر پیام را از عالم والا گرفته و در آن دخل و تصرف کرده است. مثلاً خداوند به شتر مثال نزده، پیامبر چون با شتر سر و کار داشته است آن را در قرآن آورده است.

قرآن چیزی است که ثابت است و ما آن را به عنوان واقعیت معصوم و دست نخورده می‌دانیم. علت آن این است که هیچ کس تا به حال با قرآن تحدی نکرده و نتوانسته‌اند یک آیه مانند آن بیاورد. قرآن را خدای متعال حفظ کرده است انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و لذا کلمات آن همه معجزآفرین و محکم است و با این استدلال کودکانه که زمان پیامبر شتر بوده و پیامبر به شتر مثال زده است پس کلام، کلام پیامبر است، به نظر کوتاه و فکر غلط آنان پی می‌بریم؛ زیرا قرآن عمیق‌ترین معانی حیرت آور را برای بشر هدیه آورده و موجب اعجاب متفکران عالم است. این افراد از شمار آن مفاهیم بلند قرآن غافل مانده‌اند و ناآگاهانه به خرده گیری پرداخته‌اند.

☞ گفته می‌شود تعبیر از وحی، کلام پیامبر است. ما نمی‌دانیم وحی چیست هر چه هست معنایی بر قلب پیامبر آمده ولی کلام، کلام پیامبر است.

قرآن می‌فرماید: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ** اگر او سخن دروغی بر ما می‌بست ما او را با قدرت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و هیچ کس از شما نمی‌توانست از این کار مانع شود. اگر گفته می‌شود نمی‌دانیم وحی چیست، پس نباید درباره چیزی که از آن اطلاع ندارید حرف بزنید و اگر حرف زدید یعنی آن را می‌شناسید حال آنکه وحی را نمی‌شناسید. قرآن می‌گوید **ان هو و الا وحی یوحی..**

☞ تعاریف مختلفی از وحی وجود دارد؛ تعریف حضرت‌تعالی از وحی چیست؟

وحی به معنای انتقال سریع به مسئله با حذف هر گونه مقدمه طبیعی است. یک مرتبه

از طریق معنای غیر قابل استدلال و غیر قابل دسترس دیگران، خداوند به پیغمبر اکرم ابلاغ پیام می‌کند و پیغمبر اکرم آن را درمی‌یابد. گاهی اوقات خود وحی، الفاظ است. یعنی خود الفاظ وحی می‌شود و پیامبر مجرای وحی است، یعنی خدا گفت و به زبان پیامبر جاری شد؛ چون رابطه ما با خداوند رابطه علیّ و معلولی است. انسان اگر معنای علت و معلول را درک کند وحی را درست درمی‌یابد. معلول از شئون علت است و علت به وسیله معلول خود می‌تواند همه طور خود را معرفی کند و قیوم آن است. مقدمات بسیاری لازم است تا انسان بفهمد رابطه علت و معلول به چه معناست و رابطه عبد و خالق چگونه است؟ و انسان چگونه می‌تواند به این معلول و علتش قرب پیدا کند. راهش را خودش بیان کرده است و آن همان قرآن است.

☞ نحوه ارتباط پیامبر با عالم بالا چگونه است؟

این ارتباطات انواع و اقسام مختلف دارد؛ اما رابطه قرآن بلا واسطه است و خداوند متعال تمام الفاظ قرآن را عیناً بر پیامبر وحی کرد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همان الفاظ خداوند را بر زبان جاری کرد.

☞ خداوند می‌فرماید: تو را فرستادم تا قرآن را برای مردم بیان کنی. این بیان کردن قرآن به چه نحوی است و نسبت بیان با تفسیر قرآن چیست؟

پیغمبر به چند صورت با مردم سخن می‌گفتند. گاهی از اوقات خود آیات را نقل می‌کرد. گاهی هم افرادی مانند حضرت علی علیه السلام، مقداد و ابوذر را تربیت می‌کرد و می‌گفت اینها برآمده از دستورات قرآن‌اند، یعنی عین افراد را به مردم ارائه می‌کرد. گاهی اوقات مردم در صورت تربیت شدن و عمل کردن دستورات خدا به کمالاتی دست می‌یافتند و آنها روز به روز عقایدشان محکم‌تر می‌شد، آنچنان که جان و مال و اولادشان را تحت اختیار پیغمبر اکرم می‌گذاشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله به همین وسیله توانست اسلام را گسترش دهد.

☞ فرق آنچه که حدیث قدسی خوانده می‌شود با وحی که در قرآن آمده است

چیست؟

حدیث قدسی القای معنا از جانب خداوند متعال است، اما لفظ از آن پیامبر است. ولی در قرآن لفظ و معنی، کلام خداست. اصل در مسئله وحی، نوع ارتباط است و این افراد که در درک وحی مشکل دارند در نوع ارتباط مشکل دارند.

☞ ترکیب عناصری که وابسته به فرهنگ دوره پیامبر است در خود وحی چگونه است؟

بحث در فرهنگ نیست. فوق فرهنگ است. ما فرهنگ را منحصر در آنچه که بشر به طور متعارف می‌داند نمی‌دانیم. بشر خود واجد سلسله قوایی است که از آن قوای بی‌خبر است و مساله تعلیم و تعلم فراگیری مفهومی نیست، بلکه بشر دارای قوه‌ای فوق مفاهیم است که در انبیاء این قدرت فوق العاده هست و ارتباط آنان با خدای متعال به واسطه همان قدرت طبیعی است که البته بشرهای غیرعادی نیز بی‌بهره از نوعی حدس که مرتبه بسیار ضعیفی از آن نوع ادراک است نبوده‌اند. بشر واجد سلسله استعدادهای فوق العاده‌ای است که آن استعدادها علی‌الدوام بشر را به سوی مدارج بالای عالم سوق می‌دهد.

☞ یعنی اگر عناصر قرآن رنگ و بوی آن دوره را دارد فقط برای انتقال معناست؟ یعنی فوق زمان و مکان است. آنچه در قالب زمان و مکان در نمی‌آید چگونه بگوییم که چگونه بود؟ حضرت ولی عصر صلوات الله علیه هم در همان رابطه است، مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. این رابطه غیر رابطه طبیعی است که جملگی، فوق روابط عادی تفهیم و تفاهیم معمولی است. انسان خود دارای واقعیتی است که منحصر به آنچه ما می‌شناسیم نیست.